نیم‌نگاه

برای رسیدن به جامعه دموکراتیک با چه موانعی روبه‌رو هستیم

فرهاد خجسته

صد نکته

همان طور که می‌دانید ملک ایران‌زمین از دیرباز عرصه تاخت و تاز شاهان مختلف از اقوام گوناگون بوده که هر یک سلسله‌هایی را با خود به دنبال می‌کشیدند. نظام حاکم و مسلط براین کشور پادشاهی بوده و این نظامات در خون و رگ و پوست اجداد و نیاکان ما ریشه دوانیده است. از این رو می‌توان گفت مردم ما استبدادزده شده و به نوعی به استبداد عادت کرده‌اند.

طبیعی است در جامعه‌ای که ۲۵۰۰ سال زیر یوغ پادشاهی زندگی گذرانیده، پذیرش مفاهیم مدرنی چون دموکراسی، حقوق بشر، حق انتخاب حاکمان و حق اعتراض به عملکرد آنها کمی سخت است. اروپا و غرب خیلی پیش‌تر از شرق این مفاهیم مدرن را کشف کرده و موجبات اعتلای مردم خود را فراهم آورده‌اند و تا آنجا پیش رفته‌اند که حتی برای گیاهان و حیوانات نیز حقوقی مانند انسان وضع کرده‌اند و از آنها حمایت می‌کنند. حال باید پرسید که ما برای نهادینه کردن این حقوق در جامعه خود با چه موانع و مشکلاتی روبه‌رو هستیم؟

به نظر من بزرگ‌ترین مانع را باید در کش و قوس سنت و مدرنیسم در جامعه ما تفسیر کرد. نهادها و ساختارهای سنتی در جامعه مانع هرگونه رشد تکامل و ارتقا در این زمینه هستند. سال‌ها پس از ورود این مفاهیم به کشور هنوز افکاری چون خان و رعیت، قهرمان‌پروری، غلو و بزرگ‌نمایی، سکوت در برابر قدرت، قدسی پنداشتن حاکمان و... به زندگی خود ادامه می‌دهند. لازم به ذکر است که حفظ ارزش‌ها و سنت‌های پیشین امری مطلوب است و در همه کشورها به سنت‌های گذشته خود احترام می‌گذارند. ولی نباید فراموش کرد که بشر مسیر تکاملی خود را به تدریج طی کرده و رفته‌رفته متکامل شده است. زمانی در غار زندگی می‌کرده و امروز در جوامع شهری زیست می‌کند. بنابراین نمی‌توان قوانین چند هزار سال پیش را به بشر امروزی تعمیم داد. دموکراسی، حاکمیت قانون و حقوق بشر آخرین و کامل‌ترین دستاورد بشر در حوزه زیست جمعی است که در جامعه ما سنت با تمام قوا در برابر آن صف‌آرایی کرده است. مبادی ورودی این مفاهیم چند روزنامه و نشریه انگشت‌شمارند.

در مقابل سیل عظیمی از رسانه‌های دیداری و شنیداری سعی در سد کردن ورود این مفاهیم به عرصه زندگی مردم دارند.

باید دید در عصر دهکده جهانی و بمباران اطلاعاتی کدام یک تاثیر خود را خواهد گذاشت.

مشروطه شهاب نبود

ماورا فراهانی

مشروطه شهاب نبود. مشروطه ستاره بود. با طلوع خورشید ناپدید شد. اما ستاره کی نابود می‌شود؟ مشروطه آغازی بود با وقفه‌ای طولانی. راهی که امروز دوباره باید از سرگرفته شود. همیشه بین افراط و تفریط راهی بوده است هموار. راهی همیشه موفق. راه اعتدال. راه مشروطه راه هموار بود. خورشید همیشه غروب می‌کند. و ستاره نمایان خواهد شد. ما باید راه هموار را برگزینیم. راه صعب را پیمودن هرچند شجاعانه است ولی ناپایدار نیز هست. مشروطه کشک و هویج نبود. ولی نقطه اشتراکی با اینها داشت. خواصی که علم تاکنون آنها را کشف نکرده. این قصه نیست، عین تاریخ است. بریتانیا مردمی زیرک داشت در سرزمینی که خورشید در آن غروب نمی‌کرد. آنان اندیشیدند سالیان بعد را که به مادربزرگ نیازمندند. فرانسه اما مردمی شجاع داشت. مردمی که از مرگ هراسی نداشتند. مردم همیشه پیروزند. اما در روز پیروزند نه آینده. آینده از آن اندیشه‌گران است نه شجاعان. بریتانیا در صلح و آتش است امروز مانند سالیان پیش.

ملکه در آتش نیاز است برای میانجیگری. فرانسه اما همیشه در آتش است. و فرانسه ملکه ندارد. اندیشه دارد، آغازین احزاب دنیا را دارد ولی ساکن مانده است. ما از این میان مغزهایمان را گچ گرفته به گوش بودیم تا نسخه بریتانیای کبیر را اجرا کنیم. بریتانیا در آینده موفق است و ما می‌دانستیم. بریتانیا اما زیرک بود. بیش از آن که ما با مغزهای گچ گرفته‌مان بپنداریم. و با نقشه او از مشروطه غیرمشروطه‌ای ساختیم تا غیرقابل اجرا سازیمش. فرمان، فرمان بریتانیای کبیر بود و مشروطه ممنوعه شد. بریتانیا رقیبی برای آینده نمی‌خواست. و او آینده را می‌دید. و ما حتی سال‌ها بعد هم با هیجان‌های به اوج رسیده جوانی از درک آینده عاجز بودیم.

ارتباط با صفحه مشروطه
سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir
ارسال مقالات article@100years.ir

گزارش سال ۱۷و۱۳۱۶

نوسازی و سازندگی

در کنار سرکوب و خشونت

صد سال

حسن مرسل‌وند: خشونت‌بارترین سال حکومت رضاخان این گونه آغاز شد که در نخستین ماه آن، روشنفکران چپ ایرانی به رهبری دکتر تقی ارانی با عملیات ویژه پلیس سیاسی، دستگیر و راهی زندان شدند. این عده که بعدها به گروه ۵۳ نفر معرفی شدند، دارای اندیشه‌های سوسیالیستی بودند که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که در روسیه شوروی به پیروزی رسیده بود، تاثیر گرفته بود. آنان در بازجویی‌ها به‌طور رسمی شکنجه شدند و این کردار، سرآغاز رفتار خشونت‌آمیز حکومت با زندانیان سیاسی در تاریخ معاصر ایران است. گروه ۵۳ نفر پس از شهریور ۱۳۲۰ و بیرون رفتن رضاخان از کشور، حزب توده ایران را با پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی در ایران بنیان نهادند. جای شگفتی و مایه عبرت است که بدانیم دستگاه خودکامگی در راه آزادی‌ستیزی نیز نیک و بد نمی‌شناسد. مدرس روحانی مذهبی را همان‌گونه می‌کشد که دکتر ارانی سوسیالیست غیرمذهبی را! و اگر پادرمیانی ارنست پرون سوئیسی – دوست و مشاور محمدرضا پهلوی– نبود، مصدق ناسیونالیست نیز به‌جای تبعید، همان‌گونه کشته می‌شد که ارانی و مدرس کشته شدند! از مشروطه به این سو، اگر جریان روشنفکری ایران را به سه بخش: مذهبی، ملی و سوسیالیستی تقسیم کنیم می‌بینیم که در دوران پهلوی اول و دوم، هر سه این گروه‌ها زیر یک تیغ رفته‌اند و آن تیغ برهنه خودکامگی بوده است.

در آبان‌ماه نیز سیدحسن مدرس را پس از ۹ سال از زندان خواف به قتلگاه کاشمر بردند. در آنجا پس از خوراندن سم، به‌طور وحشیانه‌ای وی را که مشغول راز و نیاز شده بود و سم را تحمل می‌کرد، با پیچیدن عمامه به دور گردنش خفه کردند. نام وی همواره یادآور ایستادگی انسان تنها در برابر هجوم خودکامگی در تاریخ ایران خواهد ماند.

نصرت‌الدوله فیروز

نصرت‌الدوله فیروز نیز که چند ماه پیش به زندان سمنان منتقل شده بود، در دی‌ماه این سال درگذشت. وی به هنگام مرگ ۵۸ سال داشت. سرلشگر امان‌الله جهانبانی نیز که ریاست اداره کل صناعت را برعهده داشت از کار برکنار، خلع درجه و راهی زندان شد. در کنار این دستگیری‌ها و کشتارها مدرنیسم رضاخانی همچنان پیش می‌رفت.

قانون دفاتر اسناد رسمی به تصویب مجلس دهم رسید و این آخرین قانونی بود که در این مجلس تصویب شد. عمر مجلس دهم به پایان رسید و فرمان برگزاری انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای ملی صادر شد. کارخانه حریربافی چالوس نیز در این سال آغاز به کار کرد. آسایشگاه شاه‌آباد هم گشایش یافت و در پشت کوه بی‌بی شهربانو نخستین سنگ‌بنای کارخانه ذوب‌آهن نصب شد.

ساختمان پست در میدان توپخانه

موسسه انحصار دخانیات نیز که بعدها تبدیل به شرکت دخانیات و کارخانه توتون و سیگارت‌سازی شد، در بیرون دروازه قزوین– محل فعلی دخانیات– راه‌اندازی و گشایش یافت. قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران نیز در این سال به تصویب رسید. به موجب این قانون کشور ایران به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان و ۲۹۰ بخش تقسیم شد که هر بخش دارای چندین دهستان بود.

دوره یازدهم مجلس قانونگذاری در این سال با نطق رضاخان آغاز به کار کرد و محمود جم– پدر فریدون جم، داماد رضاخان– مامور تشکیل کابینه شد.

■ سال ۱۳۱۷

در آغاز این سال اداره سانسور مطبوعات که «راهنمای نامه‌نگاری» نامیده می‌شد، در شهربانی کل کشور به ریاست علی دشتی ادامه کار داد. عبدالرحمن فرامرزی و شمیم و ابوالقاسم پاینده نیز همکاران دشتی در این اداره بودند. به دستور رضاخان فرهنگستان زبان فارسی نیز منحل شد و پس از رفتن وثوق‌الدوله ـ رئیس فرهنگستان– به اروپا دوباره فرهنگستان جدیدی آغاز به کار کرد.

تونل کندوان به درازای ۱۸۸۳ متر در جاده کرج– چالوس در این سال مورد بهره‌برداری قرار گرفت. کارخانه برق تهران نیز در خردادماه این سال شب‌های تهران را برای همیشه روشن کرد. کارخانه هواپیماسازی شهباز در این سال گشایش یافت و کارخانه قند شازند هم آغاز به کار کرد. به موجب تصویب هیات وزیران در این سال سازمانی به‌نام «سازمان پرورش افکار» تشکیل شد که هر چند به منظور ترویج فرهنگ و آشنایی ایرانیان با تمدن جدید، به همت مردان بافرهنگی همچون دکتر سیدعلی شایگان، دکتر عیسی صدیق، دکتر آشتیانی و بدیع‌الزمان فروزانفر پایه‌گذاری شده بود، لیکن چندی نگذشته به شکل سازمانی متملق و چاپلوس برای تبلیغ حکومت دیکتاتوری درآمد.

لایحه قانونی طرز تنظیم وصیت‌نامه نیز در این سال از سوی وزیر دادگستری به مجلس تقدیم شد. بانک رهنی هم در این سال با سرمایه ۲۰۰ میلیون ریال و به ریاست ابوالحسن ابتهاج آغاز به کار کرد. قانون اجازه تاسیس بانک کارگشایی هم در این سال به تصویب مجلس رسید. درگیری‌های درون سیستمی در این سال نیز جریان داشت. مجید آهی وزیر راه ناگهان مورد خشم رضاخان واقع شد و پس از برکناری به زندان افتاد.

سید حسن مدرس به قتل رسید

در ماه پایانی این سال محمدرضا پهلوی– ولیعهد– همراه با کاروانی از رجال و دولتمردان ایرانی به مصر رفت تا با دوشیزه فوزیه– خواهر ملک فاروق پادشاه مصر– عقد ازدواج ببندد. این مراسم در کاخ عابدین واقع در قاهره برپا شد.

مروری کوتاه بر ادبیات مشروطیت

دکتر بابک صبری

صد متن

اگرچه ریشه انقلاب مشروطه را باید از هنگام شکست عباس‌میرزا نایب‌السلطنه از روس‌ها و انعقاد قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای جست‌وجو کرد ولی پایه اصلی انقلاب، همانا در واقعه رژی و تحریم تنباکو و فتوای تاریخی آیت‌الله میرزای شیرازی نهاده شد و با کشته شدن ناصرالدین‌شاه به دست میرزارضا کرمانی که از تربیت‌یافتگان مکتب سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود، پیروزی آن تسریع شد. عوامل مهمی که در ایجاد این نهضت نقش داشتند علاوه بر بی‌کفایتی شاهان نالایق قاجار، عبارتند از: نقش بیدارکنندگی روحانیت مبارز شیعه به ویژه چهره‌هایی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله بهبهانی، وجود نویسندگان روشنفکری مانند طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای، آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان و میرزا علی‌اکبر دهخدا، تاسیس مدرسه دارالفنون توسط امیرکبیر، انتشار روزنامه‌هایی در داخل و خارج از ایران مانند روزنامه قانون (لندن)، عروه‌الوثقی (پاریس)، حبل‌المتین (کلکته)، اختر (استانبول)، ثریا (قاهره)، صوراسرافیل (تهران) و نسیم شمال (رشت) که البته دو روزنامه اخیر در دوران استبداد صغیر درخشیدند. به هر صورت مجموعه این عوامل به صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۵ ه‌ش منجر شدند، به طوری که مظفرالدین‌شاه در همان سال مجلس یکم را در کاخ گلستان گشود و ده روز پس از امضای قانون اساسی (۵۱ اصل)، درگذشت. محمدعلی‌شاه در بامداد روز سه‌شنبه سال ۱۲۸۷ مجلس را به توپ بست. گروهی از آزادیخواهان منجمله میرزا جهانگیر شیرازی مدیر روزنامه صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین واعظ معروف را در باغ‌شاه به دار کشید و بدین‌ترتیب دوران استبداد صغیر آغاز شد. ولی آزادیخواهان از توپ و تشر شاه خودکامه نهراسیدند، مردم تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان، مردم اصفهان به رهبری سردار اسعد و مردم رشت به فرماندهی ولی‌خان تنکابنی قیام کردند و در سال ۱۲۸۸ تهران را فتح کرده، شاه خیره‌سر را به سفارت روس در «زرگنده» راندند. از آن پس دولت‌های ضعیفی در ایران تشکیل شد که هیچ‌کدام نتوانستند و یا نخواستند گامی به نفع ملت بردارند. انگلیسی‌ها چون که از دولت‌های ضعیفی که در تهران روی کار می‌آمدند راضی نبودند، در سوم اسفندماه ۱۲۹۹ ه. ش با کودتای (سیدضیاء– رضاخان) انتقام خود را از آزادیخواهان ایران گرفتند رضاخان پس از آنکه جمهوری پیشنهادی پوشالی‌اش به نتیجه نرسید در آذرماه ۱۳۰۴ ه‌ش سلسله قاجار را منقرض و حکومت دیکتاتوری پهلوی را تاسیس کرد. نویسندگان، شاعران و روشنفکران مسئول مشروطه‌خواه که می‌خواستند افکار خود را به کمک بخش عظیمی از مردم علیه استبداد حاکم به کار گیرند، به ناچار در سروده‌ها و مقالات خود از طنزهای عوامانه و ضرب‌المثل‌های رایج بین مردم استفاده کردند مثلاً سروده‌های طنزآلود سیداشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) و علی‌اکبر دهخدا، زاییده همین ضرورت بود و در شعر این دوره نیز به جای پند و اندرزهای حکیمانه و ارشادهای عارفانه به موضوعات سیاسی و اجتماعی مانند سرنوشت جامعه، تحولات اجتماعی، رشد سیاسی، آزادیخواهی، آزادگی، عدالت و مبارزه با ستم طبقاتی پرداخته شد و حتی شاعران از واژه‌های ملی و مفاهیمی که بار میهنی و آزادیخواهانه دربرداشت، سود جستند. آری، شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر آن دوران به خوبی به نخبگان و فرهیختگان این دیار آموخته بود که به جای اینکه بار گناه همه نکبت‌ها و عقب‌ماندگی‌ها را به گردن تقدیر بیندازند، باید ریشه آنها را در طرز تفکر و تدبیر خود جست‌وجو کنند. یکی از نخستین کسانی که ضرورت این توجه را دریافت ادیب‌الممالک فراهانی بود که همفکرانش را از پرداختن به ثروت‌اندوزی و دلبستگی‌های دنیایی هشدار داده و وظیفه اصلی میهن‌پرستان و مردم‌باوران را مبارزه با زورگویی طبقات حاکمه، خرافات عامیانه و انحطاط فرهنگی می‌دانست، کما اینکه بسیاری از آنها بارها به زندان افتادند، تبعید شدند و شکنجه دیدند ولی از پای ننشستند. دهخدا تبعید شد، عارف دربه‌دری‌ها کشید، اشرف‌الدین گیلانی روانه تیمارستان شد، دهان فرخی‌یزدی دوخته شد چون ندای مردم را سرمی‌داد، لاهوتی نیز تبعید گردید، میرزاده عشقی توسط عمال مزدور رژیم شاه به شهادت رسید و ملک‌الشعرای بهار نماینده مردم خراسان بارها مزه زندان را چشید و البته همه این بزرگان آزاده در قبال همه سختی‌هایی که به جان خریدند، هیچ توقعی از مردم نداشتند، در حالی که نویسندگان و روشنفکران بی‌مسئولیتی همچون ادیب نیشابوری، در آن زمان می‌زیستند که هیچ رنگ و بویی از مشروطه‌خواهی و احقاق حقوق ملی در آثارشان یافت نمی‌شود و به قول دکتر شفیعی‌کدکنی در نوشته‌های اینها «از صدای پای زمانه اثری نیست». این در حالی است که اندیشمندان و وطن‌پرستان دوره مشروطیت که پناهگاهی جز مردم نداشتند و برای خود وظیفه‌ای جز پشتیبانی از آرمان‌های بر حق مردم نمی‌شناختند، می‌کوشیدند که با افشای ضعف حکومت مرکزی و دست‌درازی‌های بیگانگان، زبان گویای مردم باشند و با روشن اندیشی و آگاهی‌بخشی رسالت سنگین دفاع از حقوق ملی را بردوش گیرند.

***از شرق گیلان– بخش رحیم‌آباد**

عارف مشروطه‌خواه

عرفان جابری*

صد چهره

میرزامحمد معصوم معروف به حاجی نایب‌الصدر شیرازی و ملقب به لقب طریقتی معصوم‌علی‌شاه مولف کتاب ارزشمند طرائق الحقایق و فرزند یکی از اقطاب سلسله نعمت‌اللهیه به نام رحمت‌علی‌شاه؛ فاضلی کامل و عارفی واصل از اجله ارباب کمال و اصحاب وجد و حال بود که در زهد، تقوا و رعایت تواضع و فروتنی سعی وافر داشت. وی به علوم عصر خود (دوره قاجار) همچون فقه و حدیث، فلسفه و کلام و منطق، عرفان و نیز به زبان و ادبیات عربی و فارسی تسلط داشت. به طوری که زبان عربی را به راحتی مکالمه می‌کرد و به دقایق صرف و نحو آن آگاه بود و اشعار زیادی از فارسی و عربی از بر داشت و آنها را شرح و تفسیر می‌کرد. ذوق شاعری هم داشت و در شعر معصوم تخلص می‌کرد، اگرچه هیچ‌گاه شعر را به طور حرفه‌ای دنبال نکرد. در نثر هم شیوه‌ای گیرا و بیانی شیوا داشت. حاجی در شب شنبه ۱۴ / ربیع‌الاول/ ۱۲۷۰ ق در شیراز دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در شیراز به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به عتبات رفت، مدتی در آنجا از محضر اساتید بزرگ آن دیار بهره‌مند شد و سرانجام به دلیل مشکلات مالی به شیراز برگشت و به درخواست عمومی پدرش حاج آقا محمد مجتهد شیرازی به تهران رفت. در آنجا نزد اساتید بزرگی چون آقامحمدرضا قمشه‌ای، آقامیرزا ابوالحسن جلوه، میرزا محمدحسین سبزواری و... شاگردی کرد. حاج آقا محمد مجتهد نیز در تعلیم و تربیت حاجی نقش بسزایی داشته و در همین ایام نوه دختری‌اش را نیز به عقد حاجی درمی‌آورد. نیابت صدر خطه شیراز طی فرمانی از طرف ناصرالدین‌شاه در حق وی جاری می‌شود. پیش از او پدر و برادرش میرزا محمدحسین نایب‌الصدر شیراز بودند. در سال ۱۳۰۶ به توصیه برخی از دوستانش برای زندگی به همراه خانواده به تهران می‌رود و ساکن این دیار می‌شود. حاجی سال‌هایی از عمرش را نیز به جهانگردی و سیر آفاق پرداخته؛ حاصل سفر زیارتی‌اش به مکه کتاب تحفه‌الحرمین است که به طور روزشمار وقایع و خاطراتش را در آنجا بازگو کرده و در بازگشت از سفر در بندر بمبئی آن را چاپ می‌کند. اثر ارزشمند دیگری که از نظر اهمیت شاید بتوان آن را با تذکره‌الاولیای عطار مقایسه کرد طرائق‌الحقایق است در سه جلد که دایره‌المعارفی بزرگ پیرامون تصوف و سلسله‌های صوفیه است. پایان چاپ و تالیف کتاب طرائق تقریباً همزمان بوده با به وجود آمدن فریادهای آزادیخواهی در گوشه و کنار کشور در راه مبارزه با استبداد و استقرار حکومت مردم بر مردم. حاجی نیز برای نیل به چنین هدفی به جمع این آزادیخواهان می‌پیوندد. در خیلی از شهرهای بزرگ جلسات مخفیانه زیادی از اجتماع این افراد شکل می‌گرفت. تا اینکه در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ در باغ میرزاسلیمان‌خان میکده در خیابان گمرک تهران جلسه‌ای با حضور بیش از پنجاه نفر از روحانیون و روشنفکران و افراد بانفوذ آزادیخواه تشکیل شد که بیش از پنج ساعت به طول انجامید. حاجی نایب‌الصدر هم نامش در میان شرکت‌کنندگان این جلسه به چشم می‌خورد. این مجمع در حقیقت هسته اولیه انقلاب مشروطه بود. متحدین شرکت‌کننده گرد میزی که در آن یک قرآن و یک پرچم ایران با نوشته «قانون– عدالت» است جمع می‌شدند و هر یک با احترام و حال شوق و جذبه پیش رفته با یک دست کلام‌الله و با دست دیگر پرچم را بلند کرده و قسم می‌خوردند که اسرار جمعیت را در خود نگه دارند و یک‌دل و یک‌جان در راه به دست آوردن قانون، عدالت و بر هم زدن دستگاه ظلم و بیدادگری کوشش کنند. کار اعضا پس از پایان جلسه جلب‌نظر روحانیون، تجار و روشنفکران آن زمان بود. کم‌کم دامنه اعتراضات بالا می‌گیرد و آزادیخواهان از شهرهای دیگر به سمت پایتخت روانه می‌شوند و تهران را فتح می‌کنند. در همه‌جا انجمن‌هایی به نام مشروطه شکل می‌گیرد که ریاست آن را غالباً علمای بانفوذ در دست داشتند. حاجی نایب‌الصدر نیز ریاست انجمن شیراز را به عهده داشت و در جلسات شورای ملی شرکت می‌کرد. اختلاف و کشمکش میان آزادیخواهان و طرفداران استبداد چند سالی طول می‌کشد و در بیشتر شهرها بی‌نظمی‌هایی رخ می‌دهد. سرانجام محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ می‌بندد. تعدادی از مشروطه‌خواهان کشته یا دستگیر می‌شوند. حاجی نایب‌الصدر هم در این گیرودار برای حفظ جان خویش در تابوتی مخفی می‌شود و در قالب یک تشییع جنازه ساختگی، وی را لااله‌الاالله‌گویان به بارگاه شاه عبدالعظیم می‌برند. در آنجا به اعتمادالتولیه پناهنده می‌شود. اعتمادالتولیه که از طرفی طرفدار استبداد بود و از طرفی با اهل عرفان رابطه خوبی داشت از حاجی نزد محمدعلی‌شاه وساطت می‌کند و خود حاجی هم شعری برای شاه می‌فرستد و او هم حاجی را امان می‌دهد ولی به شرط آنکه در تهران نماند. حاجی نایب‌الصدر به گناباد می‌رود و هفده سال باقی‌مانده عمر خود را به صورت تبعید زندگی می‌کند. مدتی در گرگان ریاست اوقاف آن شهر را برعهده داشته و مدتی هم رئیس اوقاف گناباد بوده است. سال‌هایی از عمر خود را نیز در مشهد گذرانده تا اینکه روح پرتلاطم و ناآرام‌اش پس از ۷۴ سال زندگی در چهارشنبه ۱۱ شعبان ۱۳۴۴ ق مطابق با ۵ اسفند در قبرستانی در بیرون دروازه سراب که سمت غربی شهر است آرام می‌گیرد.

***کارشناس ارشد ادیان و عرفان**

۱۷ خرداد ۱۲۸۵

اعلامیه دوستدار غیبی

صد روز

خیلی از مشروطه‌طلبان، مشروطه‌طلبی را نه از روی آگاهی و آزادیخواهی بلکه به این خاطر حمایت کردند که دیگر منافع خود را در حکومت استبدادی در خطر می‌دیدند و یا ادامه حکومت قبلی را با منافع خود در تضاد می‌دیدند. شاید یکی از این افراد مشیرالدوله اولین صدراعظم ایران بعد از مشروطه باشد. مشیرالدوله که وزیر خارجه عین‌الدوله بود بعد از جریان زیر به شدت از عین‌الدوله کینه به دل گرفت، تا جایی که به گفته ابراهیم صفایی مبلغ ده‌هزار تومان برای کمک به آقایان و مخالفان عین‌الدوله توسط مشیرالملک برای سیدعبدالله بهبهانی فرستاد. واقعه چنین بود که: در صفر ۱۳۲۴ که پرنس ارفع‌الدوله سفیر ایران در عثمانی به تهران احضار شد، شاه و عین‌الدوله با هدف اینکه مقداری از ثروت پرنس را که از رشوه‌های روسیه و عثمانی به‌دست آورده بود از او بگیرند وی را به تهران فراخواندند. پرنس ارفع‌الدوله در چنین روزی به تهران رسید. عین‌الدوله برای او پیغام فرستاده و وی را تهدید به عزل و بیکاری کرد. وی که حاضر نبود سفارت در استانبول را با هیچ مقامی معاوضه کند پیشنهاد نمود یکصد هزار تومان بدهد و مقام وزارت خارجه را که دست مشیرالدوله بود به‌دست آورد و یا پنجاه هزار تومان بدهد و به استانبول برگردد. عین‌الدوله درخواست پرنس را برای مشیرالدوله فرستاد و نظریه او را خواست و این به آن معنی بود که اگر وزارت خارجه را می‌خواهی باید مبلغ یکصد هزار تومان را برای نگه‌داشتن این پست بدهی. او نیز با تشویق پسرانش که به او گفته بودند: «اگر این پول را بدهی تا ارفع‌الدوله وزیر نشود نصف این پول را از خود ارفع که سفیر در استانبول است خواهیم گرفت.» مشیرالدوله بالاخره این مبلغ را تهیه کرده و توسط فرزندانش مشیرالملک و موتمن‌الملک برای عین‌الدوله می‌فرستد. عین‌الدوله از روی زیرکی فرزندان عین‌الدوله را بسیار مهربانی می‌کند و حتی سهم بیست هزار تومان خود از این پول را به آنها برمی‌گرداند. وقتی فرزندان جریان کار را برای پدر تعریف می‌کنند، مشیرالدوله می‌گوید: «او گمان اینقدر پول برای ما نداشت، حالا که به این آسانی ۸۰ هزار تومان از ما گرفت فردا بهانه دیگری می‌جوید و بعد از این یک شاهی هم صاحب نخواهید بود.» به همین مناسبت کسی که وزیر خارجه عین‌الدوله بود ادامه حکومت عین‌الدوله را به‌حال منافع خود مضر می‌دید و البته به‌خاطر تشویق‌های پسرانش که مقداری آزادیخواهی در وجودشان بود به کمک مشروطه‌خواهان شتافت و برای درهم شکستن قدرت عین‌الدوله هزینه‌های بسیار کرد.

نگاه

گر حکم کند که مست گیرند...

علی‌اصغر احسانی*

صد نکته

«بازخوانی مشروطه» در پی کشف «علل ناکامی‌های آن» بی‌آنکه به «انباشت تجربه تاریخی» بینجامد، حلقه‌ای دیگر از پروسه‌ای تکراری است که با در «سبیل نشاندن» حافظه جمعی، سعی در ایجاد نوعی همذات‌پنداری مازوخیستی در «خوانش» از گذشته تاریخی می‌نماید.

«لذتی» که با منها کردن «من» نویسنده و خواننده از «متن» این ناکامی‌ها، علل را در عقب‌ماندگی و کاستی‌های «همه جز من» جست‌وجو می‌کند.

از انتشار «وقایع اتفاقیه» تا روزنامه‌های جدیدالولد و از «تاریخ بیداری ایرانیان» تا انبوه کتب سزارین شده در سال‌های اخیر در باب «چرایی عقب‌ماندگی» ما ایرانی‌ها، روشنفکران و ژورنالیست‌های ایرانی بیش از هر کس در دامن زدن به پروسه فوق‌الذکر موثر (اگر نگوییم مقصر) بوده است. چه آنکه با نوعی «خودمنزه‌بینی» افراطی، چراغ گرفتن بر جامعه یا دولت را به مراتب بر آئینه گرفتن بر خود مقدم دانسته است.

از نگاه او (روشنفکر ایرانی) «ماشدگی» ما یا برآمده از «خلقیات» خاص توده نظیر «دین‌خویی»، «قهرمان‌پروری»، «نخبه‌کشی» و... بوده است و یا از اساس ناشی از «بی‌تدبیری» دولتمردان و «توطئه» استعمارگران و «فساد» طبقه حاکم.

و این میان روشنفکر ایرانی با «کنار کشیدن» خود از این عرصه، با «ساده‌سازی»هایی از جنس فوق به روایتی «مرثیه‌گونه» از تاریخ دست می‌یابد. روایتی برای گریستن و فراموش کردن.

تحلیل دقیق و غیرجانبدارانه جنبش مشروطه‌خواهی به عنوان نمونه‌ای تیپیک از جنبش‌های ناکام صدساله اخیر، حکایت از آن دارد که مجموعه‌ای از «بی‌سوادی عوام» و ناآگاهی آنها از درک مفهوم واقعی مشروطه، «بی‌تدبیری» دولتمردان و بداندیشی‌های آنها در کنار «آشفتگی‌ها» و اختلافات روشنفکران و عدم درک واقع‌بینانه آنها از توانایی‌ها و خواست‌های جامعه منجر به «انسداد» این جنبش‌ها گردیده است.

شاید تعبیر احمد کسروی در کتاب «تاریخ مشروطه ایران» (به ویژه گفتار پنجم از بخش نخست) بیش از هر چیز مبین این حقیقت باشد. آنجا که «مصادره مفهوم مشروطه» از جانب روشنفکران در مسیر نیت‌های خود را، هم‌پای نادانی پیروان مشروطه از علل ناکامی‌های این جنبش به حساب می‌آورد و در ویژگی‌های روزنامه‌نگاران و روشنفکران آن دوره چنان می‌نویسد که: «هیچ یک از آنان کمی در خود سراغ نمی‌داشتند و نیازی به یاری گرفتن نمی‌دیدند، بلکه هر یک در پی یاد دادن بودند.»

آری، در ناکامی‌های جنبش‌های ایرانی!! روشنفکر ایرانی همان اندازه مقصر است که توده ناآگاه و دولتمردان بی‌تدبیر و

گر حکم کنند که مست گیرند
در شهر هر آنکه هست گیرند.

***عضو شورای عمومی دانشگاه تبریز و علوم پزشکی**

نگاه به تاریخ در فضای انتزاعی

اسماعیل روحانی

برای بررسی و تحقیق پیرامون هر موضوعی شناخت شرایط زمانی و مکانی آن مسئله شرط اول و لازم این بررسی است، مع‌الاسف بیشتر داوری‌ها در مسائل اجتماعی و تاریخی در جامعه ما خاصه در میان عامه فارغ از شرایط اجتماعی دوره‌ای صورت می‌گیرد که آن واقعه در آن برهه به وقوع پیوسته و شاید این بی‌دقتی یا بگوییم اشتباه تحقیقاتی بزرگترین لطمه را به پیکر تحقیقات و مطالعات جامعه‌شناختی ما وارد کرده و حاصل این داوری مع‌الفارق ما را از شناخت آفات اجتماعی و چهره واقعی رجال سیاسی و پیشوایان جامعه آن‌گونه که بودند محروم می‌سازد و نه تنها گذشته چراغ راه حال و آینده ما نشده که همچنان به کجراهه رفته و از طریق مستقیم حق دور شده‌ایم. همان‌طور که پس از گذشت یک قرن از جنبش مشروطه که نخستین نهضت ملی ایران پس از ظهور دموکراسی در غرب به حساب می‌آید هنوز در اول راهیم. اگر دموکراسی را یک فرهنگ و تربیت اجتماعی بدانیم باید اذعان کنیم که با دموکراسی و جامعه مدنی و لوازم مترتب بر آن یعنی آزادی، عدالت، حزب و قانون بیگانه‌ایم. هنگامی که ندای مشروطه‌خواهی از جانب روشنفکران و علمای آگاه و دردمند و دلسوز جامعه برخاست مردم از نظر آگاهی به مسائل اجتماعی به دلیل اکثریت بی‌سواد، نبودن روزنامه و رسانه و عقب‌ماندگی‌های ناشی از حکومت‌های بی‌لیاقت، دست‌نشانده و خودکامه در سطح نازلی قرار داشتند. جامعه ایران در آن دوره را می‌توان به سه طبقه تقسیم کرد:

۱– به جز معدودی از آنها که مردانی صالح و خداترس و با مسائل اجتماعی و مردم آشنا بودند بقیه در پی منصب و مقام و استفاده مادی از مردم بوده و اکثراً برای حفظ موقعیت خود در راستای منافع حکومت وقت حرکت می‌کردند. آن تعداد صالح نادر هم نه منصب داشتند نه قدرت اجرایی و تنها مرجع رسیدگی به شرعیات و مرافعات مردم بودند. با این توصیف حکومت مرافعات و کارهای خود را با آن دسته از روحانیان ارجاع می‌داد که وابسته به حکومت بودند.

۲– حکومت و عوامل آن که تحت نظر سلطان مطلق‌العنان اداره می‌شد و هیچ‌کس را حق چون و چرایی نبود.

۳– مردم که اکثراً بی‌سواد و نسبت به حقوق خود جاهل و چشم‌بسته مطیع حکومت بودند. درست در زمانی که در کشور ما مردم در چنین شرایط به‌سر می‌بردند در جهان غرب مردم با موازین و لوازم دموکراسی از قبیل مجلس، روزنامه، شورا، حزب و قانون آشنا بودند.